

# خبر خوش



*Die Gute Nachricht*



در ششمین ماه بارداری الیزابت، خدا فرشته خود جبرائیل را به ناصره، یکی از شهرهای استان جلیل فرستاد، تا وحی او را به دختری به نام مریم برساند. مریم نامزدی داشت به نام یوسف، از نسل داود پادشاه. جبرائیل به مریم ظاهر شد و گفت: «سلام بر تو ای دختری که مورد لطف پرودگار قرار گرفته ای! خدا با توست!». مریم سخت پریشان و متحیر شد، چون نمی توانست بفهمد منظور فرشته از این سخنان چیست. فرشته به او گفت: «ای مریم، نترس! زیرا خدا بر تو نظر لطف انداخته است! تو بزودی باردار شده، پسری به دنیا خواهی آورد و نامش را عیسی خواهی نهاد. او مردی بزرگ خواهد بود و پسر خدا نامیده خواهد شد و خداوند تخت سلطنت جدش داود را به او واگذار خواهد کرد تا برای همیشه بر قوم اسرائیل سلطنت کند. سلطنت او هرگز پایان نخواهد یافت!»

لوقا ۱: ۲۶ - ۳۳

مریم گفت: «من خدمتگزار خداوند هستم و هرچه او بخواهد، با کمال میل انجام می دهم. از خدا می خواهم که هر چه گفتی، همان بشود.» آنگاه فرشته ناپدید شد.

لوقا ۱: ۳۸

Als Elisabet im sechsten Monat war, sandte Gott den Engel Gabriel nach Nazaret in Galiläa zu einem jungen Mädchen namens Maria. Es war verlobt mit einem Mann namens Josef, einem Nachkommen Davids. Der Engel kam zu Maria und sagte: »Sei begrüßt, Maria, der Herr ist mit dir; er hat dich zu Großem ausersehen!« Maria erschrak über diesen Gruß und überlegte, was er bedeuten sollte. Da sagte der Engel zu ihr: »Hab keine Angst, du hast Gnade bei Gott gefunden! Du wirst schwanger werden und einen Sohn zur Welt bringen. Dem sollst du den Namen Jesus geben. Er wird groß sein und wird >Sohn des Höchsten< genannt werden. Gott der Herr wird ihm das Königtum seines Vorfahren David übertragen. Er wird für immer über die Nachkommen Jakobs regieren. Seine Herrschaft wird nie zu Ende gehen.« Da sagte Maria: »Ich will ganz für Gott dasein. Es soll so geschehen, wie du es gesagt hast.« Dann verließ sie der Engel. (Lukas 1.26-33 & 38)



از این رو یوسف نیز از شهر ناصره در استان جلیل، به زادگاه داود پادشاه یعنی بیت لحم در استان یهودیه رفت زیرا او از نسل داود پادشاه بود. مریم نیز که در عقد یوسف بود و آخرین روزهای بارداری خود را می گذراند، همراه او بود. هنگامی که در بیت لحم بودند، وقت وضع حمل مریم فرا رسید، و نخستین فرزند خود را که پسر بود، به دنیا آورد و او را در قنذاقی پیچید و در آخوری خوابانید، زیرا در مسافرخانه آنجا برای ایشان جا نبود.

لوقا ۲ : ۴ - ۷

Auch Josef machte sich auf den Weg. Von Nazaret in Galiläa ging er nach Betlehem, das in Judäa liegt. Das ist der Ort, aus dem König David stammte. Er mußte dorthin, weil er ein Nachkomme Davids war. Maria, seine Verlobte, ging mit ihm. Sie erwartete ein Kind. Während des Aufenthalts in Betlehem kam für sie die Zeit der Entbindung. Sie brachte einen Sohn zur Welt, ihren Erstgeborenen, wickelte ihn in Windeln und legte ihn in eine Futterkrippe im Stall. Eine andere Unterkunft hatten sie nicht gefunden.

(Lukas 2.4-7)



در دشتهای اطراف آن شهر، چوپانانی بودند که شبانگاه از گله های خود مراقبت می کردند. آن شب، ناگهان فرشته ای در میان ایشان ظاهر شد و نور جلال خداوند در اطرافشان تابید و ترس همه را فرا گرفت. اما فرشته به ایشان اطمینان خاطر داد و گفت: «نترسید! من حامل مژده ای برای شما هستم، مژده ای برای همه مردم! و آن اینست که همین امروز مسیح، خداوند و نجات دهنده شما، در شهر داود چشم به جهان گشود! علامت درستی سخن من اینست که نوزادی را خواهید دید که در قنناق پیچیده و در آخور خوابانیده اند!» ناگهان گروه بی شماری از فرشتگان آسمانی به آن فرشته پیوستند. آنان در ستایش خدا، می سرانیدند و می گفتند: «خدا را در آسمانها جلال باد و بر زمین، در میان مردمی که خدا را خشنود می سازند، آرامش و لوقا ۲: ۸ - ۱۴»

In der Gegend dort hielten sich Hirten auf. Sie waren in der Nacht auf dem Feld und bewachten ihre Herde. Da kam ein Engel des Herrn zu ihnen, und die Herrlichkeit des Herrn umstrahlte sie. Sie fürchteten sich sehr; aber der Engel sagte: »Habt keine Angst! Ich bringe euch eine gute Nachricht, über die sich ganz Israel freuen wird. Heute wurde in der Stadt Davids euer Retter geboren - Christus, der Herr! Geht und seht selbst: Er liegt in Windeln gewickelt in einer Futterkrippe - daran könnt ihr ihn erkennen!« Plötzlich stand neben dem Engel eine große Schar anderer Engel, die priesen Gott und riefen: »Alle Ehre gehört Gott im Himmel! Sein Frieden kommt auf die Erde zu den Menschen, weil er sie liebt!«  
(Lukas 2.8-14)



در آنجا، عیسی رشد کرد و بزرگ شد. او سرشار از حکمت بود و فیض خدا بر او قرار داشت.  
لوقا ۲ : ۴۰

Das Kind wuchs heran und wurde kräftig. Es hatte ein ungewöhnliches Verständnis für den Willen Gottes, und man sah, daß Gott es liebte.

(Lukas 2.40)



این شخص همان یحیی پیامبر بود که در بیابان زندگی می کرد و به مردم می گفت : «توبه کنید و غسل تعمید بگیرید تا به همه نشان دهید که از گناهانتان دست کشیده اید. آنگاه خدا از سر تقصیرانتان خواهد گذشت و شما را خواهد بخشید.» مردم از شهر اورشلیم و از تمام سرزمین یهودیه به آن بیابان می شتافتند تا سخنان او را بشنوند. آنان به اعمال و رفتار بد خود اعتراف می کردند. و از یحیی در رود اردن غسل تعمید می گرفتند. لباس یحیی از پشم شتر و کمر بند او از چرم و خوراکش نیز ملخ و عسل صحرائی بود. او به مردم چنین می گفت : « به زودی شخصی خواهد آمد که از من خیلی بزرگتر است، آنقدر که من حتی لیاقت خدمتگزاری او را ندارم. من شما را با آب غسل تعمید می دهم، ولی او شما را به روح القدس تعمید خواهد داد.» یکی از همین روزها، عیسی از شهر ناصره، واقع در ایالت جلیل، نزد یحیی رفت و از او در رود اردن تعمید گرفت. هنگامی که عیسی از آب بیرون می آمد، دید که آسمان باز شد و روح القدس به شکل کبوتری فرود آمد و بر او قرار گرفت، و ندایی از آسمان در رسید و گفت : « تو فرزند عزیز من هستی که از تو بسیار خوشنودم.»

مرقس ۱ : ۴ - ۱۱

Das geschah, als der Täufer Johannes in der Wüste auftrat und zu den Menschen sagte: »Laßt euch taufen und fangt ein neues Leben an, dann wird Gott euch eure Schuld vergeben!« Alle Leute aus dem Gebiet von Judäa und die ganze Einwohnerschaft von Jerusalem kamen zu ihm, gaben offen ihre Verfehlungen zu und ließen sich von ihm im Jordan taufen. Johannes trug ein Gewand aus Kamelhaaren mit einem Ledergürtel und ernährte sich von Heuschrecken und dem Honig wilder Bienen. Er kündigte an: »Nach mir kommt der, der viel mächtiger ist als ich. Ich bin nicht gut genug, mich zu bücken und ihm die Schuhe aufzubinden. Ich habe euch mit Wasser getauft; er wird euch mit heiligem Geist taufen.« Um diese Zeit kam Jesus aus Nazaret in Galiläa und ließ sich von Johannes im Jordan taufen. Als er aus dem Wasser stieg, sah er, wie der Himmel aufriß und der Geist Gottes wie eine Taube auf ihn herabkam. Zugleich hörte er eine Stimme vom Himmel her sagen: »Du bist mein Sohn, dir gilt meine Liebe, dich habe ich erwählt.« (Markus 1.4-11)



سپس عیسی به تپه ای بر آمد و به آنانی که منظور نظرش بودند، دعوت کرد تا نزد او بروند. سپس، از میانشان دوازده نفر را برگزید تا شاگردان همیشگی او باشند و ایشان را بفرستد که پیام خدا را به گوش مردم برسانند و ارواح پلید را بیرون کنند.  
مرقس ۳ : ۱۳ - ۱۵

Dann stieg Jesus auf einen Berg und rief die zu sich, die er bei sich haben wollte. Sie traten zu ihm. Auf diese Weise setzte er einen Kreis von zwölf Männern ein, die ständig bei ihm sein sollten. Später wollte er sie aussenden, damit sie die Gute Nachricht verkünden. Sie sollten auch die Vollmacht bekommen, böse Geister auszutreiben.  
(Markus 3.13-15)



یک شب، یکی از روحانیون بزرگ یهود برای گفت و شنود نزد عیسی آمد. نام او نیکودیموس و از فرقه فریسی ها بود. نیکودیموس به عیسی گفت: «استاد، ما روحانیون این شهر، همه می دانیم که شما از طرف خدا برای هدایت ما آمده اید، دلایلش نیز معجزات شما است.» عیسی جواب داد: «اگر تولد تازه پیدا نکنی، هرگز نمی توانی ملکوت خدا را ببینی. این که می گویم عین حقیقت است.» نیکودیموس با تعجب گفت: «منظورتان از تولد تازه چیست؟ چگونه امکان دارد پیرمردی مثل من، به شکم مادرش باز گردد و دوباره متولد شود؟» عیسی جواب داد: «آنچه می گویم عین حقیقت است. تا کسی از آب و روح تولد نیابد، نمی تواند وارد ملکوت خدا شود. زندگی جسمانی را انسان تولید می کند، ولی زندگی روحانی را روح خدا از بالا می بخشد.» یوحنا ۳: ۱ - ۶

Einer der führenden jüdischen Männer war Nikodemus; er gehörte zu den Pharisäern. Eines Nachts kam er zu Jesus und sagte zu ihm: »Wir wissen, daß Gott dich gesandt und dich als Lehrer bestätigt hat. Nur mit Gottes Hilfe kann jemand solche Taten vollbringen, wie du sie tust.« Jesus antwortete: »Ich versichere dir: nur wer von neuem geboren ist, wird Gottes neue Welt zu sehen bekommen.« »Wie kann ein erwachsener Mensch noch einmal geboren werden?« fragte Nikodemus. »Er kann doch nicht in den Leib seiner Mutter zurückkehren und ein zweites Mal auf die Welt kommen!« Jesus sagte: »Ich versichere dir: nur wer von Wasser und Geist geboren wird, kann in Gottes neue Welt hineinkommen. Was Menschen zur Welt bringen, ist und bleibt menschlich. Geistliches aber kann nur vom Geist Gottes geboren werden.« (Johannes 3.1-6)





چندی بعد، عیسی با شاگردان خود  
به شهری به نام نائین رفت و مانند

همیشه، گروه بزرگی از مردم نیز همراه او بودند.

وقتی به دروازه شهر رسیدند، دیدند که جنازه ای را

می برند. جوانی که تنها پسر یک بیوه زن بود، مرده بود.

بسیاری از اهالی آن شهر، با آن زن عزاداری می کردند. وقتی

عیسای خداوند، آن مادر داغدیده را دید، دلش به حال او سوخت

و فرمود: «گریه نکن!» سپس نزدیک تابوت رفت و دست بر آن گذارد. کسانی که تابوت را

می بردند، ایستادند. عیسی فرمود: «ای جوان، به تو می گویم، برخیز!» بلافاصله آن جوان

برخاست و نشست و با کسانی که دور او را گرفته بودند، مشغول گفتگو شد! به این ترتیب عیسی

او را به مادرش باز گردانید. تمام کسانی که این معجزه را دیدند، با ترس و احترام، خدا را شکر

کرده، می گفتند: «نبی بزرگی در میان ما ظهور کرده است! خدا به یاری ما آمده است!»

لوقا ۷: ۱۱ - ۱۶

Bald darauf ging Jesus nach Naïn. Seine Jünger und viele Leute folgten ihm. Als sie in die Nähe des Stadttors kamen, trafen sie auf einen Trauerzug. Der einzige Sohn einer Witwe sollte beerdigt werden, und zahlreiche Bewohner der Stadt begleiteten die Mutter. Als der Herr die Witwe sah, tat sie ihm sehr leid, und er sagte zu ihr: »Weine nicht!« Dann trat er näher und berührte die Bahre. Die Träger blieben stehen. Jesus sagte zu dem Toten: »Ich befehle dir: Steh auf!« Da richtete er sich auf und fing an zu reden, und Jesus gab ihn seiner Mutter zurück. Alle wurden von Furcht gepackt; sie priesen Gott und riefen: »Ein großer Prophet ist unter uns aufgetreten! Gott selbst ist seinem Volk zu Hilfe gekommen!« (Lukas 7.11-16)



عیسی از تپه ای بالا رفت و شاگردانش دور او نشستند، آنگاه مردم را دید که دسته دسته به دنبال او از تپه بالا می آیند . عیسی رو به فیلیپ کرد و پرسید : « فیلیپ، ما از کجا می توانیم نان بخریم و این مردم را سیر کنیم! » عیسی این سوال را از او کرد تا ببیند عقیده او چیست، چون عیسی خود می دانست چه کند. فیلیپ جواب داد : « خروارها نان لازم است تا بتوانیم این جمعیت را سیر کنیم. » « اندریاس » برادر شمعون پطرس، گفت : « پسر بچه ای اینجاست که پنج نان جو و دو ماهی دارد. ولی این به چه درد این جمعیت می خورد؟ » عیسی فرمود : « بگوئید همه بنشینند. » پس تمام جمعیت روی سبزه ها نشستند. فقط مردها در آن جمعیت، پنج هزار تن بودند. آنگاه عیسی نان ها را گرفت، خدا را شکر کرد و داد تا بین مردم تقسیم کنند. با ماهی ها نیز چنین کرد. مردم آنقدر خوردند تا سیر شدند. سپس عیسی به شاگردان فرمود : « تکه های باقیمانده را جمع کنید تا چیزی تلف نشود. » از همان پس مانده ها دوازده سبد پر شد. وقتی مردم این معجزه بزرگ را دیدند گفتند : « حتما این همان پیغمبری است که ما چشم بر اهش بوده ایم. » یوحنا ۶ : ۵ - ۱۴

Jesus blickte auf und sah die Menschenmenge auf sich zukommen. Er wandte sich an Philippus: »Wo können wir genügend Nahrung kaufen, damit alle diese Leute satt werden?« Das sagte er, um Philippus auf die Probe zu stellen. In Wirklichkeit wußte er schon, was er tun würde. Philippus antwortete: »Man müßte für über zweihundert Silberstücke Brot kaufen, wenn jeder wenigstens eine Kleinigkeit erhalten sollte.« Andreas, ein anderer Jünger, der Bruder von Simon Petrus, sagte: »Hier ist ein Junge, der hat fünf Gerstenbrote und zwei Fische. Aber was hilft das bei so vielen Menschen?« Sorgt dafür, daß die Leute sich setzen«, sagte Jesus. Sie setzten sich in das dichte Gras, das dort den Boden bedeckte. Es waren ungefähr, fünftausend Männer. Jesus nahm die Brote, dankte Gott und verteilte sie an die Menge. Mit den Fischen tat er dasselbe, und alle hatten reichlich zu essen. Als sie satt waren, sagte er zu seinen Jüngern: »Sammelt die Brotreste auf, damit nichts verderbt.« Sie taten es und füllten zwölf Körbe mit den Resten. Soviel war von den fünf Gerstenbrotten übriggeblieben. Als die Leute sahen, was Jesus vollbracht hatte, sagten sie: »Das ist bestimmt der Prophet, der in die Welt kommen soll!« (Johannes 6.5-14)



هنگام غروب، شاگردان عیسی به کنار دریاچه رفتند و به انتظار او نشستند. ولی وقتی دیدند هوا تاریک شد و عیسی از کوه بازنگشت، سوار قایق شدند و به طرف کفرناحوم، که در آنسوی دریاچه بود، حرکت کردند. در همان حال که پارو می زدند و جلو می رفتند، باد شدیدی وزیدن گرفت و دریاچه طوفانی شد. هنوز از ساحل چندان دور نشده بودند که ناگهان در میان ظلمت و طوفان، عیسی را دیدند که روی آب به طرف قایق پیش می آید. همه وحشت کردند. ولی عیسی به ایشان فرمود: « من هستم، نترسید!» وقتی خواستند او را سوار قایق کنند، متوجه شدند که قایق به ساحل رسیده است.

یوحنا ۶ : ۱۶ - ۲۱

Als es Abend geworden war, gingen seine Jünger zum See hinunter. Sie stiegen in ein Boot, um über den See nach Kafarnaum zurückzufahren. Es wurde Nacht, und Jesus war immer noch nicht zu ihnen gekommen. Das Wetter war sehr stürmisch, und das Wasser schlug hohe Wellen. Die Jünger hatten eine Strecke von vier bis fünf Kilometern zurückgelegt. Plötzlich sahen sie Jesus, wie er über das Wasser ging und sich ihrem Boot näherte. Da packte sie die Angst. Aber Jesus sagte: »Habt keine Angst, ich bin's!« Sie wollten ihn zu sich ins Boot nehmen. Aber da waren sie auch schon am Ufer, genau an der Stelle, die sie erreichen wollten.

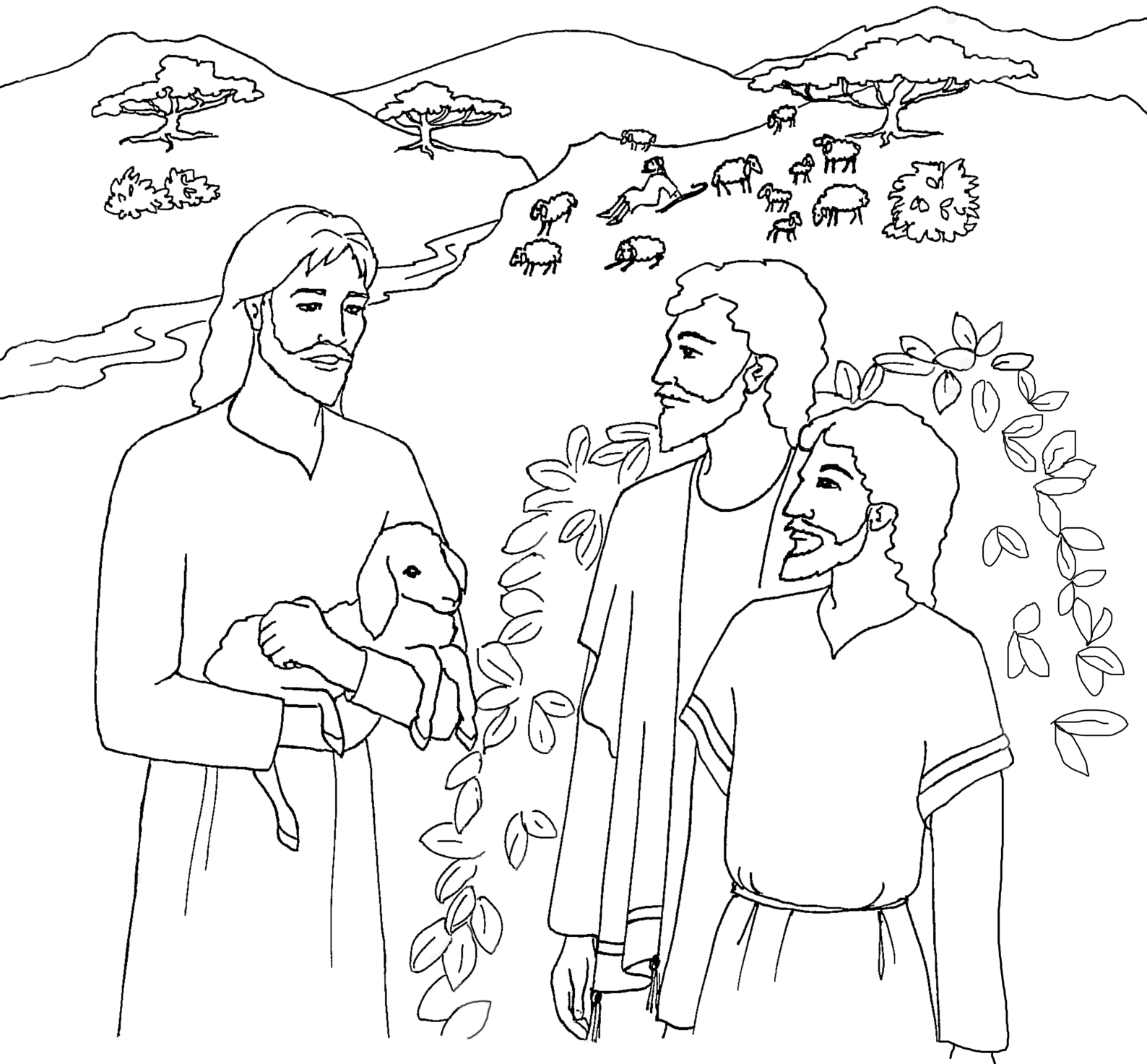
(Johannes 6.16-21)



روزی چند زن، فرزندان خود را نزد عیسی آوردند تا آنان را برکت دهد. ولی شاگردان عیسی ایشان را به عقب راندند و گفتند که مزاحم نشوند. ولی وقتی عیسی رفتار شاگردان را دید، ناراحت شد و به ایشان گفت: « بگذارید بچه ها نزد من بیایند، ایشان را بیرون نکنید چون ملکوت خداوند به انانی تعلق دارد که مانند این بچه ها باشند. در حقیقت به شما می گویم هر که نخواهد مانند یک کودک به سوی خدا بیاید، هرگز از برکات ملکوت خداوند برخوردار نخواهد شد. » آنگاه بچه ها را در آغوش گرفت و دست بر سر ایشان گذاشت و آنان را برکت داد. مرقس ۱۰: ۱۳ - ۱۶

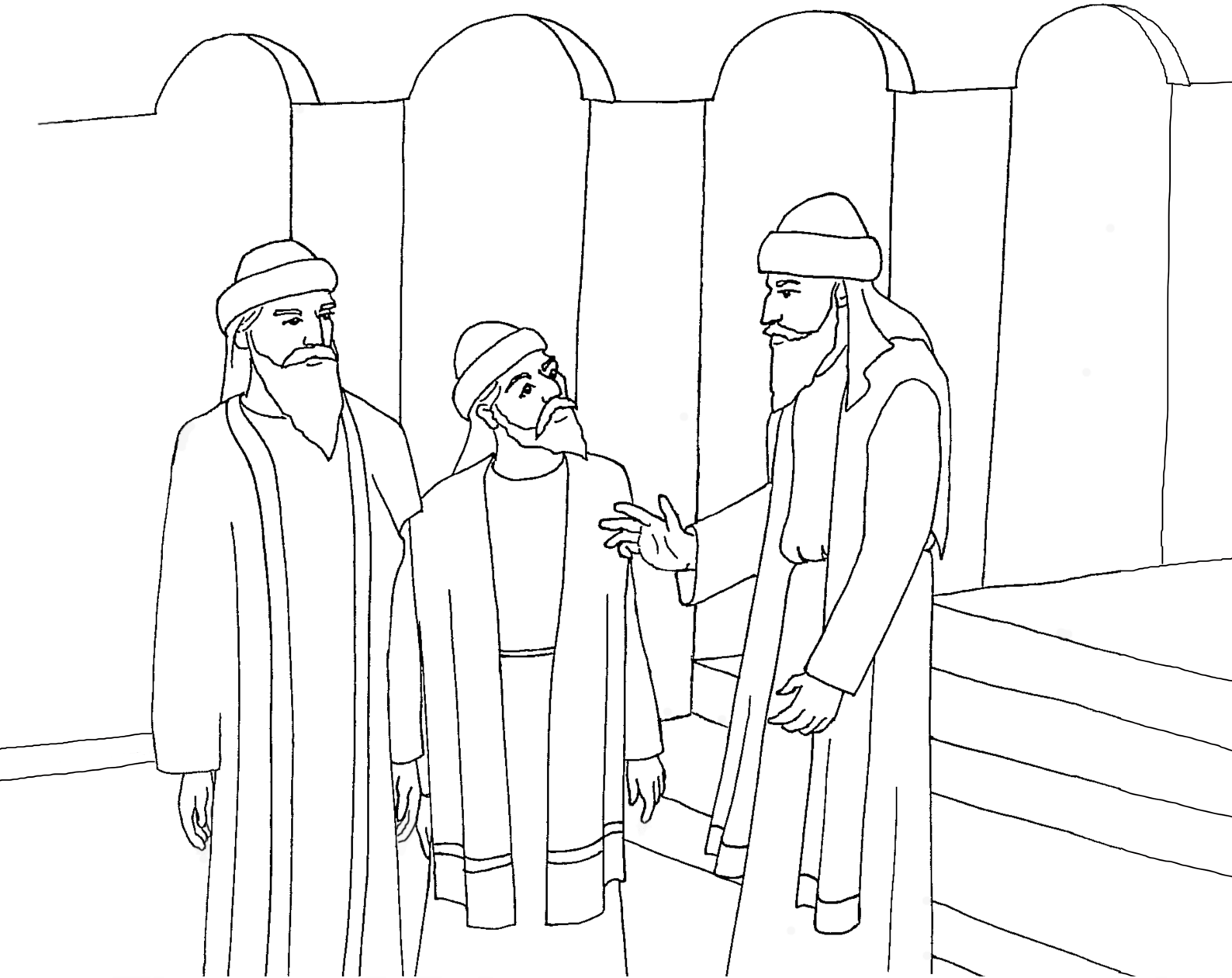
Einige Leute brachten ihre Kinder zu Jesus, damit er ihnen die Hände auflegte, aber die Jünger wiesen sie ab. Als Jesus es bemerkte, wurde er zornig und sagte zu seinen Jüngern: »Laßt die Kinder doch zu mir kommen und hindert sie nicht, denn gerade für Menschen wie sie steht die neue Welt Gottes offen. Täuscht euch nicht: wer sich der Liebe Gottes nicht wie ein Kind öffnet, wird sie niemals erfahren.« Dann nahm er die Kinder in die Arme, legte ihnen die Hände auf und segnete sie.

(Markus 10.13-16)



« من شبان خوب و دلسوزم. شبان خوب از جان خود می گذرد تا گوسفندان را از چنگال گرگها نجات دهد.»  
یوحنا ۱۰ : ۱۱  
گوسفندان من صدای مرا می شناسند، من نیز ایشان را می شناسم و آنها دنبال من می آیند. من به ایشان زندگی جاوید می بخشم تا هرگز هلاک نشوند.  
یوحنا ۱۰ : ۲۷ - ۲۸

»Ich bin der gute Hirt. Ein guter Hirt ist bereit, für seine Schafe zu sterben. Meine Schafe hören auf mich. Ich kenne sie, und sie folgen mir. Ich gebe ihnen das ewige Leben, und sie werden niemals umkommen. Keiner kann sie mir aus den Händen reißen.«  
(Johannes 10.11 & 27-28)



کاهنان اعظم و فریسیان بی درنگ جلسه ای تشکیل دادند تا به این موضوع رسیدگی کنند. ایشان به یکدیگر می گفتند : « چه کنیم؟ این شخص معجزات بسیار می کند. اگر او را بحال خود بگذاریم، تمام این قوم بدنبال او خواهند رفت. آنگاه رومی ها به اینجا لشکرکشی کرده، این عبادتگاه و قوم ما را از بین خواهند برد.» یکی از ایشان به نام «قیافا» ، که در آن سال کاهن اعظم بود، برخاست و گفت : «شما اصلا متوجه موضوع نیستید. آیا درک نمی کنید که بهتر است یک نفر فدا شود تا همه هلاک نگردند؟ آیا بهتر نیست که این شخص فدای مردم شود؟» قیافا با این سخن، در واقع پیشگویی کرد که عیسی باید در راه مردم فدا شود. اما این را از خود نگفت، بلکه بخاطر مقام روحانی که داشت، به او الهام شد. این پیشگویی نشان می دهد که مرگ عیسی نه فقط برای اسرائیل بود، بلکه به این منظور نیز که همه فرزندان خدا را که در سراسر دنیا پراکنده اند، در یکی جمع کند. از آن روز به بعد، سران قوم یهود توطئه چیدند تا عیسی را به قتل رسانند.

یوحنا ۱۱ : ۴۷ - ۵۳

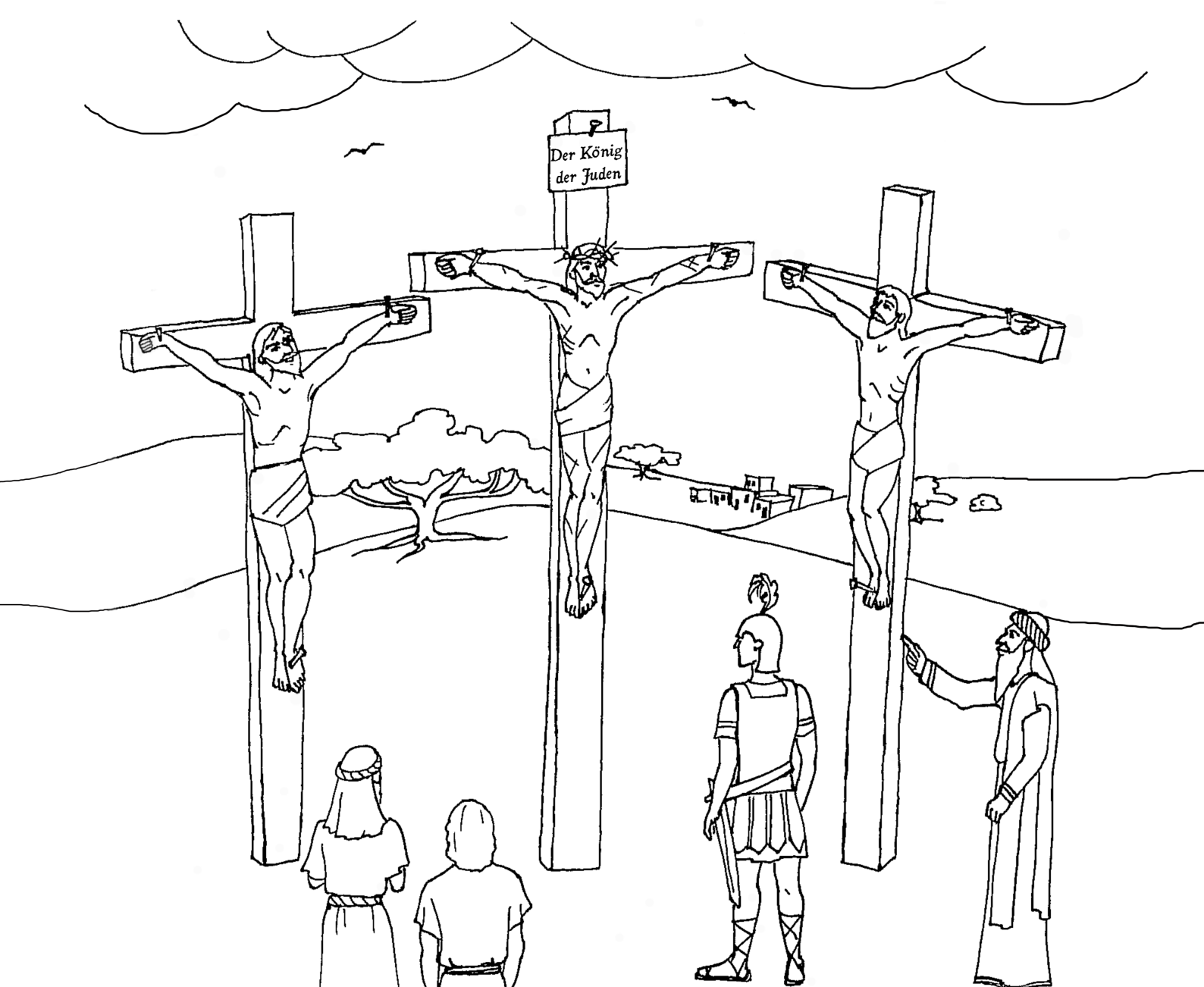
Da beriefen die führenden Priester mit den Pharisäern eine Sitzung des Rates ein und sagten: »Was sollen wir machen? Dieser Mann tut so viele Wunder. Wenn wir ihn weitermachen lassen, werden sich ihm noch alle anschließen. Dann werden die Römer einschreiten und uns die Verfügungsgewalt über Tempel und Volk entziehen.« Kajaphas, einer von ihnen, der in jenem Jahr der Oberste Priester war, sagte: »Wo habt ihr euren Verstand? Seht ihr nicht, daß es günstiger für euch ist, wenn einer für alle stirbt, als wenn das ganze Volk vernichtet wird?« Das sagte er nicht aus eigenem Wissen. Weil er in jenem Jahr Oberster Priester war, sagte er in prophetischer Eingebung voraus, daß Jesus für das jüdische Volk sterben werde - und nicht nur für dieses Volk, sondern auch, um die verstreuten Kinder Gottes zusammenzuführen. Von diesem Tag an waren sie fest entschlossen, Jesus zu töten.

(Johannes 11.47-53)



شب، عیسی با دوازده شاگرد خود سر میز نشست. هنگام خوردن شام او به ایشان گفت : « یکی از شما به من خیانت می کند. » همه از این سخن غمگین شدند، و هر یک با اندوه زیاد پرسیدند : « آیا من این کار را خواهم کرد؟ » او جواب داد : « آنکه دستش را اول با دست من بسوی بشقاب دراز کرد، همان کسی است که به من خیانت می کند. متی ۲۶ : ۲۰ - ۲۳

Als es Abend geworden war, setzte sich Jesus mit den zwölf Jüngern zu Tisch. Während der Mahlzeit sagte er: »Ich weiß genau, daß einer von euch mich verraten wird.« Die Jünger waren sehr bestürzt, und einer nach dem anderen fragte ihn: »Du meinst doch nicht mich, Herr?« Jesus antwortete: »Der wird mich verraten, der eben mit mir das Brot in die Schüssel getaucht hat.«  
(Matthäus 26.20-23)



دو جنایتکار را بردند تا با او اعدام کنند. نام محل اعدام، «کاسه سر» بود. در آنجا هر سه را به صلیب میخکوب کردند، عیسی در وسط و آن دو جنایتکار در دو طرف او.

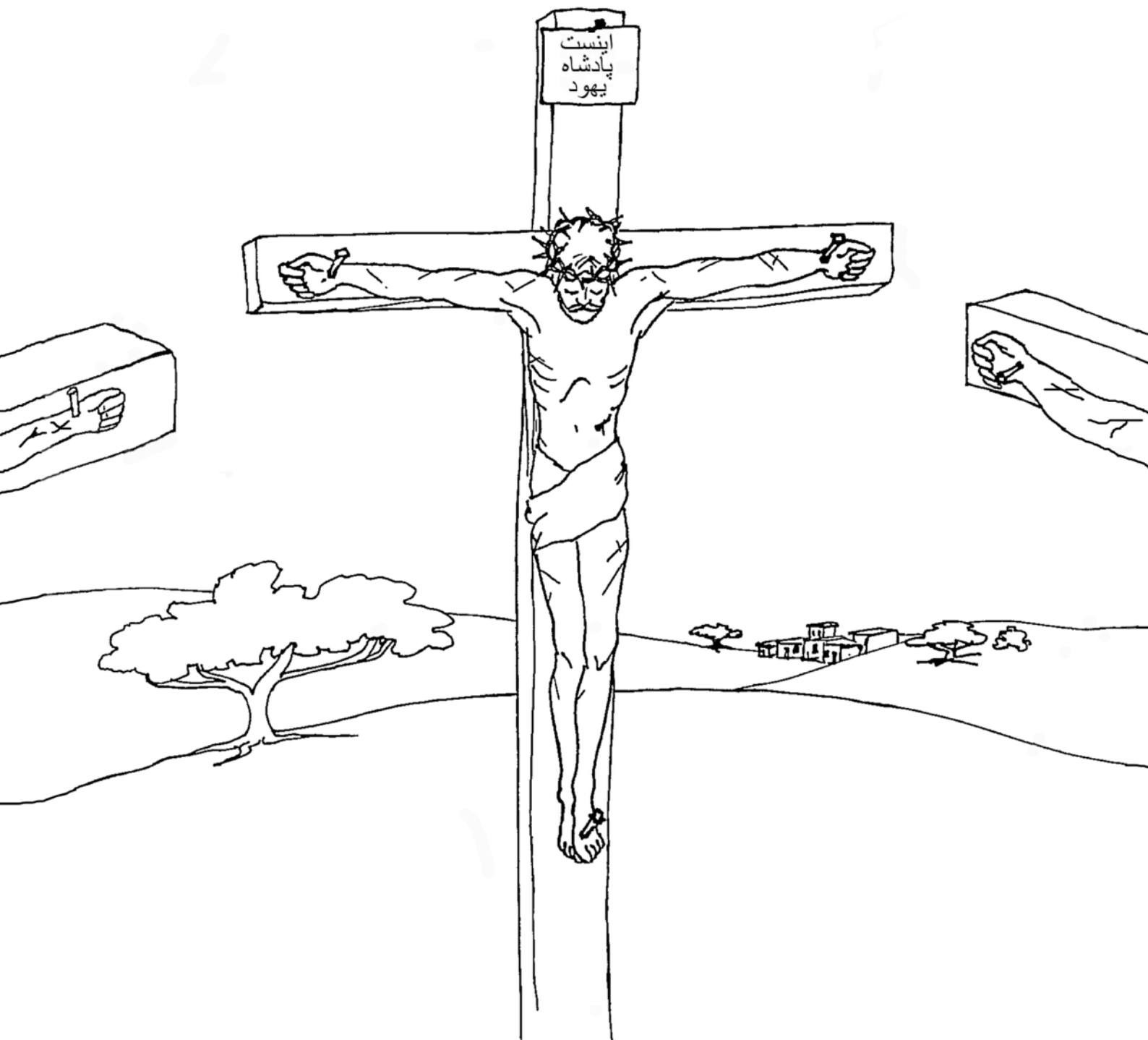
لوقا ۲۳ : ۳۲ : ۳۳

یکی از آن دو جنایتکار که در کنار عیسی مصلوب شده بود، به طعنه به او گفت: «اگر تو مسیح هستی، چرا خودت و ما را نجات نمی دهی؟» اما آن «دیگری» او را سرزنش کرد و گفت: «حتی در حال مرگ هم از خدا نمی ترسی؟ ما حقمان است که بمیریم، چون گناهکاریم. اما از این شخص، یک خطا هم سر نزده است.» سپس رو به عیسی کرد و گفت: «ای عیسی، وقتی ملکوت خود را آغاز کردی، مرا هم به یاد آور!» عیسی جواب داد: «خاطر جمع باش که تو همین امروز با من در بهشت خواهی بود!»

Zusammen mit Jesus wurden zwei Verbrecher zur Hinrichtung geführt. Als sie zu der Stelle kamen, die >Schädel< genannt wird, nagelten die Soldaten Jesus ans Kreuz, und mit ihm die beiden Verbrecher, den einen links von Jesus, den anderen rechts. Einer der Verbrecher, die mit ihm gekreuzigt worden waren, beschimpfte ihn: »Bist du denn nicht der versprochene Retter? Dann hilf dir selbst und uns!« Aber der andere wies ihn zurecht: »Hast du immer noch keine Furcht vor Gott? Du bist doch genauso zum Tod verurteilt, und du bist es mit Recht. Wir beide leiden hier die Strafe, die wir verdient haben. Aber der da hat nichts Unrechtes getan.« Und zu Jesus sagte er: »Denk an mich, Jesus, wenn du deine Herrschaft antrittst!« Jesus antwortete ihm: »Ich sage dir, du wirst noch heute mit mir im Paradies sein.«

(Lukas 23.32-33 & 39-43)



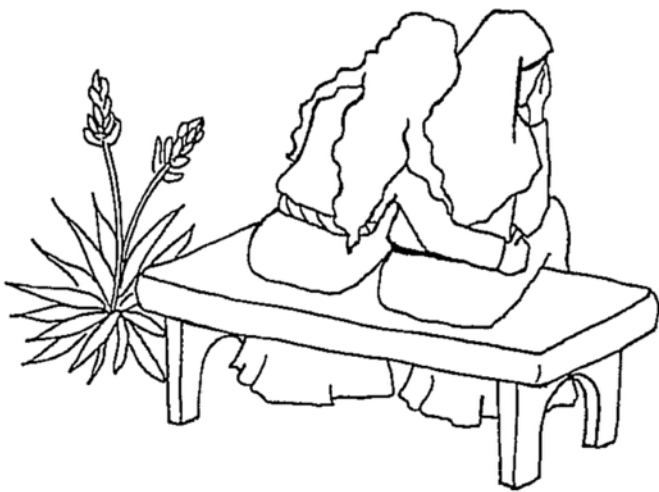


به هنگام ظهر، برای مدت سه ساعت، تاریکی همه جا را فرا گرفت، و نور خورشید از تابیدن باز ایستاد. آنگاه پرده ضخیمی که در جایگاه مقدس خانه خدا آویزان بود، دو تکه شد. سپس عیسی با صدایی بلند گفت: «ای پدر، روح خود را به دستهای تو می سپارم.» این را گفت و جان سپرد. افسر رومی که مامور اجرای حکم بود، وقتی این صحنه را دید خدا را ستایش کرد و گفت: «این مرد حقیقتاً بی گناه بود!»

لوقا ۲۳ : ۴۴ - ۴۷

Als es Mittag wurde, verfinsterte sich die Sonne, und im ganzen Land war es bis drei Uhr dunkel. Dann riß der Vorhang vor dem Allerheiligsten im Tempel mitten durch. Jesus aber rief laut: »Vater, in deine Hände lege ich meinen Geist!« Mit diesen Worten starb er. Der römische Hauptmann, der die Aufsicht hatte, sah das alles und gab Gott die Ehre. »Dieser Mann war bestimmt unschuldig«, sagte er.

(Lukas 23.44-47)



هنگام غروب، مرد ثروتمند به نام یوسف که اهل رامه و یکی از پیروان عیسی بود، به حضور پیلاتوس رفت و از او جسد عیسی را خواست. پیلاتوس دستور داد جسد را در اختیار او قرار دهند. یوسف جسد را گرفت و در کتان پاکی پیچید، و در مقبره ای که به تازگی برای خود از سنگ تراشیده بود جای داد. سپس سنگی بزرگ در مقابل قبر قرار داد و رفت. مریم مجدلیه و آن مریم دیگر، هر دو آنجا بودند و نگاه می کردند.

متی ۲۷ : ۵۷ - ۶۱

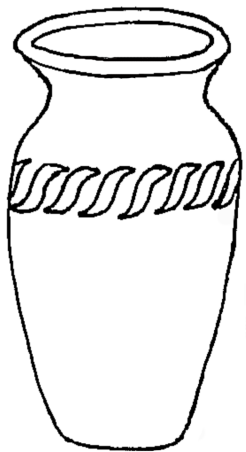
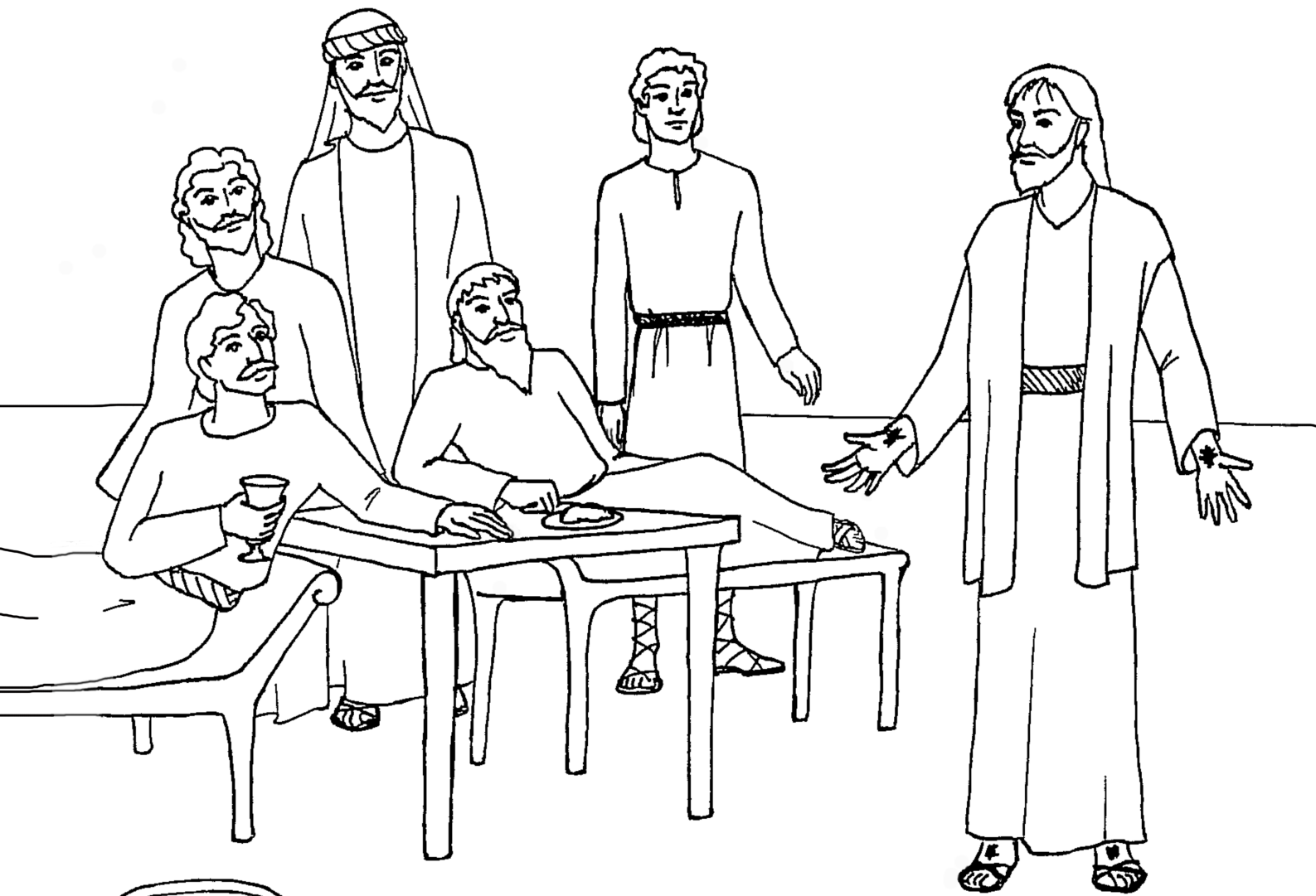
Am Abend kam ein reicher Mann aus Arimathäa, er hieß Josef und war ein Jünger Jesu. Er ging zu Pilatus und bat ihn, den Leichnam Jesu freizugeben. Da befahl Pilatus, ihn auszuliefern. Josef nahm den Toten, wickelte ihn in ein sauberes Leinentuch und legte ihn in sein eigenes Grab, das in einen Felsen gehauen und noch unbenutzt war. Dann rollte er einen schweren Stein vor den Grabeingang und ging fort. Maria aus Magdala und die andere Maria blieben dort und setzten sich dem Grab gegenüber nieder.

(Matthäus 27.57-61)



روز یکشنبه صبح خیلی زود، زنها دارو و عطریاتی را که تهیه کرده بودند، با خود برداشته، به سر قبر رفتند. وقتی به آنجا رسیدند، دیدند سنگ بزرگی که جلو دهانه قبر بود، به کناری غلطانیده شده است. پس وارد قبر شدند. اما جسد عیسی خداوند آنجا نبود! ایشان مات و مبهوت ایستاده در این فکر بودند که بر سر جسد چه آمده که ناگاه دو مرد با لباسهایی درخشان و خیره کننده، در مقابل ایشان ظاهر شدند. زنان بسیار ترسیدند و آنان را تعظیم کردند. آن دو مرد پرسیدند: « چرا در بین مردگان به دنبال شخص زنده می گردید. عیسی اینجا نیست! او زنده شده است! به یاد آورید سخنانی را که در جلیل به شما گفت که می بایست به دست مردم گناهکار تسلیم شده، کشته شود و روز سوم برخیزد! »  
انگاه زنان گفته های عیسی را به یاد آوردند.  
لوقا ۲۴ : ۱ - ۸

Am Sonntagmorgen gingen die Frauen in aller Frühe zum Grab und nahmen die Salben mit, die sie zubereitet hatten. Sie sahen, daß der Stein vom Grabeingang weggerollt war. Als sie aber hineingingen, war der Leichnam Jesu, des Herrn, nicht mehr da. Während sie noch ratlos dastanden, traten plötzlich zwei Männer in strahlend hellem Gewand zu ihnen. Die Frauen fürchteten sich und blickten zu Boden. Die beiden Männer sagten zu ihnen: »Was sucht ihr den Lebenden bei den Toten? Er ist nicht hier; Gott hat ihn vom Tod erweckt! erinnert euch an das, was er euch in Galiläa gesagt hat: >Der Menschensohn wird den Feinden Gottes ausgeliefert und ans Kreuz genagelt, aber am dritten Tag wird er vom Tod auferstehen.<« Da erinnerten sich die Frauen an seine Worte.  
(Lukas 24.1-8)



پس بی درنگ به اورشلیم بازگشتند و نزد یازده شاگرد عیسی رفتند. که با سایر پیروان او گرد آمده بودند، و می گفتند: « خداوند حقیقتاً زنده شده است! پطرس نیز او را دیده است! » آنگاه آن دو نفر نیز ماجرای خود را تعریف کردند و گفتند که چگونه عیسی در بین راه به ایشان ظاهر شد و به چه ترتیب سر سفره، هنگام پاره کردن نان، او را شناختند. در همانحال که گرم گفتگو بودند، ناگهان عیسی در میانشان ایستاد و سلام کرد. اما همه وحشت کردند، چون تصور کردند که روح می بینند! عیسی فرمود: « چرا وحشت کرده اید؟ چرا شک دارید و نمی خواهید باور کنید که خودم هستم! به جای میخ ها در دستها و پاهایم نگاه کنید! می بینید که واقعا خودم هستم. به من دست بزنید تا خاطر جمع شوید که من روح نیستم. چون روح بدن ندارد، اما همینطور که می بینید، من دارم. » در همان حال که سخن می گفت، دستها و پاهای خود را به ایشان نشان داد.

لوقا ۲۴ : ۳۳ - ۴۰

Sie machten sich sofort auf den Rückweg nach Jerusalem. Als sie dort ankamen, waren die Elf mit allen übrigen versammelt und riefen ihnen zu: »Der Herr ist wirklich auferweckt worden! Simon hat ihn gesehen.« Da erzählten ihnen die beiden, was sie unterwegs erlebt hatten und wie sie den Herrn erkannt hatten, als er ihnen das Brot austeilte. Während die beiden noch erzählten, stand plötzlich der Herr selbst mitten unter ihnen. Er grüßte sie: »Ich bringe euch Frieden!« Sie erschrecken, denn sie meinten, einen Geist zu sehen. Aber er sagte: »Warum seid ihr so erschrocken? Warum kommen euch solche Zweifel? Schaut mich doch an, meine Hände, meine Füße, dann erkennt ihr, daß ich es wirklich bin. Faßt mich an und überzeugt euch; ein Geist hat doch nicht Fleisch und Knochen wie ich!« Während er das sagte, zeigte er ihnen seine Hände und seine Füße.

(Lukas 24.33-40)



سپس فرمود: « بلی، از زمان های دور، در کتابهای انبیا نوشته شده بود که مسیح موعود باید رنج و زحمت ببیند، جانش را فدا کند و روز سوم زنده شود، و این است پیغام نجات بخشی که باید از اورشلیم به همه قوم ها برسد: همه کسانی که از گناهانشان توبه کنند و به سوی من باز گردند، آمرزیده خواهند شد. شما دیده اید و شاهد هستید که همه این پیشگویی ها واقع شده است.»  
لوقا ۲۴: ۴۶ - ۴۸  
آنگاه عیسی ایشان را با خود تا نزدیکی « بیت عنیا » برد. در آنجا دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد و ایشان را برکت داد، و در همان حال از روی زمین جدا شد و به سوی آسمان بالا رفت. لوقا ۲۴: ۵۰ - ۵۱

»Hier steht es doch geschrieben«, erklärte er ihnen: »Der versprochene Retter muß leiden und sterben und am dritten Tag vom Tod auferstehen. Den Menschen aller Völker muß verkündet werden, daß ihnen um seinetwillen Umkehr zu Gott und Vergebung der Schuld angeboten wird. Und das muß in Jerusalem anfangen. Ihr seid Zeugen von all dem und sollt dafür einstehen!« Darauf führte Jesus sie aus der Stadt hinaus nach Betanien. Dort erhob er die Hände, um sie zu segnen. Und während er sie segnete, entfernte er sich von ihnen und wurde zum Himmel emporgehoben.

(Lukas 24.46-48 & 50-51)

زیرا خدا بقدری مردم جهان را دوست دارد که یگانه فرزند خود را فرستاده است، تا هر که به او ایمان آورد، هلاک نشود بلکه زندگی جاوید بیابد. خدا فرزند خود را فرستاده است نه برای اینکه مردم را محکوم کند، بلکه بوسیله او نجاتشان دهد.

« کسانی که به او ایمان بیاورند، هیچ نوع محکومیت و هلاکتی در انتظارشان نیست؛ ولی کسانی که به او ایمان نیاورند، از هم اکنون محکوم اند، چون به یگانه فرزند خدا ایمان نیاورده اند. »

یوحنا ۳ : ۱۶ - ۱۸

Gott liebte die Menschen so sehr, daß er seinen einzigen Sohn hergab. Nun wird jeder, der sein Vertrauen auf den Sohn Gottes setzt, nicht zugrunde gehen, sondern ewig leben. Gott sandte ihn nicht in die Welt, um die Menschen zu verurteilen, sondern um sie zu retten. Wer sich auf den Sohn Gottes verläßt, der wird nicht verurteilt. Wer sich aber nicht auf ihn verläßt, der ist schon verurteilt, weil er Gottes einzigen Sohn ablehnt. (Johannes 3.16-18)

اگر گوییم گناهی نداریم، خود را فریب می دهیم و از حقیقت گریزانیم. اما اگر گناهان خود را به او اعتراف نماییم، می توانیم اطمینان داشته باشیم که او ما را می بخشد و از هر نوع ناراستی پاک می سازد. این کار خدا کاملاً منصفانه و درست است، زیرا عیسی مسیح برای شستن و پاک کردن گناهان ما، جان خود را فدا کرده است.

اول یوحنا ۱ : ۸ - ۹

Wenn wir behaupten, ohne Schuld zu sein, betrügen wir uns selbst, und die Wahrheit lebt nicht in uns. Wenn wir aber unsere Schuld eingestehen, dürfen wir uns darauf verlassen, daß Gott Wort hält: Er wird uns dann unsere Verfehlungen vergeben und alle Schuld von uns nehmen, die wir auf uns geladen haben. (1 Johannes 1.8-9)

عیسی به او فرمود : « راه منم، راستی منم، زندگی منم. هیچ کس نمی تواند به خدا برسد مگر بوسیله من. »

یوحنا ۱۴ : ۶

Jesus antwortete: »Ich bin der Weg, der zur Wahrheit und zum Leben führt. Einen anderen Weg zum Vater gibt es nicht.« (Johannes 14.6)

ای تمامی کسانی که زیر یوغ سنگین زحمت می کشید، نزد من آیید و من به شما آرامش خواهم داد. یوغ مرا به دوش بکشید و بگذارید من شما را تعلیم دهم، چون من مهربان و فروتن هستم، و به جانهای شما راحتی خواهم بخشید. زیرا باری که من بر دوش شما می گذارم، سبک است.

متی ۱۱ : ۲۸ - ۳۰

»Kommt doch zu mir; ich will euch die Last abnehmen! Ich quäle euch nicht und sehe auf keinen herab. Stellt euch unter meine Leitung und lernt bei mir; dann findet euer Leben Erfüllung. Was ich anordne, ist gut für euch, und was ich euch zu tragen gebe, ist keine Last.« (Matthäus 11.28-30)

شاگردان عیسی معجزات زیادی از او دیدند که در کتاب نوشته نشده است. ولی همین مقدار نوشته شده تا ایمان آورید که عیسی، همان مسیح و فرزند خدا است و با ایمان به او، زندگی جاوید بیابید.

یوحنا ۲۰ : ۳۰ - ۳۱

Jesus tat vor den Augen seiner Jünger noch viele andere Wunder, durch die er ihnen seine Macht und Hoheit zeigte. Sie stehen nicht in diesem Buch. Was aber in diesem Buch steht, wurde aufgeschrieben, damit ihr daran festhaltet, daß Jesus der Sohn Gottes ist, der versprochene Retter. Wenn ihr euer Vertrauen auf ihn setzt, habt ihr durch ihn das Leben. (Johannes 20.30-31)

مکاشفه ۲۲ : ۱۳

من الف و یا، آغاز و پایان، اول و آخر هستم.

»Ich bin der, der alles erfüllt, der Erste und der Letzte, der Anfang und das Ende.«

(Offenbarung 22.13)

AΩ



آیا این دعا خواسته قلبی شما را نشان می دهد؟ اگر این چنین است، این دعا را انجام دهید و مسیح به زندگی شما می آید همانطور که وعده داده :

"خداوند عیسی، من فهمیدم که گناهکارم و تو را در زندگی ام احتیاج دارم. از تو برای مرگ تو بروی صلیب که گناهان مرا از بین برد، تشکر می کنم. تو را شکر می کنم که گناهان مرا بخشیدی و به من زندگی بی پایان دادی. من تو را به عنوان نجات دهنده و خداوند، به زندگی ام دعوت می کنم. از تو می خواهم که زندگی مرا هدایت کنی."

نام \_\_\_\_\_ تاریخ \_\_\_\_\_

Drückt dieses Gebet ihren Herzenswunsch aus? Wenn ja, dann beten Sie dieses Gebet und Christus wird in ihr Leben kommen, so wie er es versprochen hat:

*Herr Jesus, ich habe erkannt, daß ich ein Sünder bin und dich in meinem Leben brauche. Ich danke dir dafür, daß du am Kreuz für meine Sünden gestorben bist. Danke, daß du mir vergibst und mir Ewiges Leben schenkst. Ich lade dich ein in mein Leben als Retter und Herr. Bitte übernimm mein Leben.*

Name \_\_\_\_\_ Datum \_\_\_\_\_

Illustriert von Linda Riddell

[www.goodnewscoloringbook.org](http://www.goodnewscoloringbook.org)

Farsi / فارسی / German Teaching Edition

